



یازخوانی سخنرانی تاریخی امام در عصر عاشورای 42

تیرهای شاه علیه امام خمینی (س)، یکی پس از دیگری، به سنگ می‌خورد و رژیم ناگزیر هر روز درصدد طرح و اجرای توطئه‌های جدید بود.

تیرهای شاه علیه امام خمینی (س)، یکی پس از دیگری، به سنگ می‌خورد و رژیم ناگزیر هر روز درصدد طرح و اجرای توطئه‌های جدید بود.

تازه‌ترین آن‌ها، تشکیل پرونده‌ای در دادسرای قم و فرستادن برگ احضاریه‌ای به نام امام بود!¹

این ترفند نیز هیچ گونه سودی برای رژیم دربرداشت. حضور فردی در قم با عنوان «دیپلمات مصری» و ملاقاتش با امام نیز نتوانست خدشه‌ای بر شخصیت آگاه و روشن ایشان وارد آورد؛ این فرد که با احتمالی قریب به یقین جاسوس دستگاه شاه بود، خود را «نماینده سرهنگ جمال عبدالناصر رهبر مصر» معرفی کرد و آمادگی ناصر را برای کمک به نهضت مردم ایران به استحضار امام رساند.

امام در پاسخ فرمودند: «به ایشان از جانب من بگویید که شما اگر احساس وظیفه می‌کنید ما را در مبارزه علیه اسرائیل در ایران یاری دهید، خوب است که سخنان، اعلامیه‌ها و نظریات ما را از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی که در اختیار دارید منعکس سازید و به دنیا برسانید و ما جز این، انتظاری از شما نداریم.» این نقشه رژیم نیز نقش بر آب شد و نتوانست محملی برای پرونده سازی علیه امام به چنگ آورد.²

شاه در تنگنای کامل بنا را بر ارباب و تهدید گذاشت؛ وی در سخنرانی خود در هتل ونک تهران هنگام گشایش سومین کنگره سالانه مناطق 354 لاینز بین المللی در ایران، در 26 اردیبهشت/1342، اظهار داشت: «اگر متأسفانه لازم باشد که بگوییم انقلاب بزرگ ما با خون یک عده بی گناه یعنی مأمورین دولت و خون یک عده افراد بدبخت و گمراه متأسفانه آغشته خواهد شد، این کاری است که چاره‌ای نیست و خواهد شد.³»

جالب این‌که شاه در پیام نوروزی خود گفته بود: «پروردگار... به ما در سال گذشته توفیق آن داده است که تحولی چنین عظیم و حیاتی را به خلاف بسیاری از ممالک جهان با آرامش و متانت کامل و بدون خونریزی و آشفته‌گی و فداکردن آزادی‌ها و حقوق حیاتی خویش به سامان رسانیم!⁴».

ماه محرم از راه می‌رسید و رژیم تردید نداشت که در این ماه سخنگویان مذهبی پیرو امام خمینی (س)، از جنایت‌های دستگاه سلطنت سخن خواهند راند. ساواک، برای پیشگیری از آن چه در وقوعش شکی نبود، جمعی از گویندگان مذهبی را احضار کرد و با تهدید و ارباب به آنان یادآور شد که در سخنان خود، سه مطلب را رعایت کنند:

1. بر ضد شخص اعلی‌حضرت (!) سخنی نگویند؛ 2. از اسرائیل و آن چه مربوط به اسرائیل است، چیزی نگویند؛ 3. نگویند اسلام و قرآن در خطر است و دستگاه را ضد اسلامی نخوانند!

زمانی که امام خمینی (س) از این خبر مطلع شدند، با صدور بیانیه‌ای (در آستانه ماه محرم 1382) خطاب به وعاظ و گویندگان دینی و هیئت‌های مذهبی، چنین هشدار دادند: «این التزامات علاوه بر آنکه ارزش قانونی نداشته و مخالفت با آن هیچ اثری ندارد، التزام گیرندگان مجرم و قابل تعقیب هستند... سکوت در این ایام تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام است...»⁵ با صدور این بیانیه، تحرک تازه‌ای در بین وعاظ و روحانیون پدید آمد تا در شهرها و روستاها، به عناوین گوناگون، جنایت‌های رژیم را افشا کنند. این مرحله از مبارزه، شخص شاه را به نوعی واکنش انفعالی کشاند؛ وی در نطق 3/خرداد/1342 خود، در اجتماع کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، علاوه بر تمسک به حرف‌های پیشین (ادعای دیدن امام زمان در دوران کودکی)، مخالفان خود را «دشمنان ملت و مملکت شیعه» نامید؛ و در حرف‌های دیگری که در ششم خرداد آن سال در کرمان ایراد نمود، به روحانیت علناً اسائه ادب کرد.

به دنبال روشن‌گری‌های امام و سخنرانی‌های روحانیون، مردم تهران و دیگر شهرستانها ضمن تشکیل دسته‌های عزاداری، به دادن شعارهای تند انقلابی پرداختند و شاه و دستگاه او را، سخت به وحشت انداختند. بزرگترین اجتماع، روبروی کاخ مرمر صورت گرفت که به رویارویی تظاهرکنندگان با مأموران انجامید.

راهپیمایی‌های مذهبی و شعارهای تند انقلابی علیه رژیم شاه و در طرفداری از امام خمینی (س)، در تهران و شهرستان‌ها هر روز گسترش می‌یافت. اقدامات و ترفندهای مأموران رژیم و عمال ساواک، نه تنها نتیجه‌ای نداشت که بر شور و هیجان انقلابی مردم می‌افزود.

عاشورای حسینی فرا رسید. از مدت‌ها پیش در قم، تهران و دیگر شهرها این خبر منتشر شده بود که شخص امام در عاشورا، سخن خواهند گفت. انعکاس این خبر، دستگاه جاسوسی شاه را به تکاپو واداشت؛ از جمله شایع شد که «دولت به ارتش فرمان آماده باش داده است تا هنگام نطق علما در مدرسه فیضیه، آن جا را همانند مسجد گوهرشاد به آتش و خون بکشد». برخی نیز با شنیدن این خبر کوشیدند امام را از سخنرانی عاشورا در مدرسه فیضیه بازدارند؛ پاسخ امام، تنها این بود: «من تصمیم نهایی خود را گرفته‌ام و با این شایعه پراکنی‌ها و تهدیدات رژیم نمی‌توانم از تصمیم خود برگردم.»

بامداد روز عاشورا، در حالی که هزاران تن در منزل امام خمینی (س) گرد آمده مشغول عزاداری برای حضرت سیدالشهدا (ع)

بودند، یکی از مقامات ساواک خود را به امام رسانید و پس از معرفی خود گفت: «من از طرف اعلی‌حضرت مأمورم به شما ابلاغ نمایم که اگر امروز بخواهید در مدرسه فیضیه سخنرانی کنید، کماندوها را به مدرسه می‌ریزیم و آن جا را به آتش و خون می‌کشیم.» امام بی‌درنگ با خونسردی پاسخ دادند: «ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم که فرستادگان اعلی‌حضرت را تأدیب نمایند!»

تماس تلفنی آقای شریعتمداری با امام که گفته بود: «هزاران کماندوی مسلح و زره پوش در خارج قم مجهز و آماده حمله به مدرسه فیضیه هستند» نیز خللی در تصمیم امام به وجود نیاورد.

امام خمینی (س) 4 بعد از ظهر عاشورای 1382 عازم مدرسه فیضیه شدند. هزاران تن از مردم قم و شهرستانها، گرد ایشان حلقه زده بودند و شعار «خمینی، خمینی» قم را به لرزه در آورده بود. امام بر اتومبیل روبازی که جلوی منزل آماده شده بود سوار شدند و پس از ورود به مدرسه، در میان ابراز احساسات پرشور دهها هزار تن از مردمی که در مدرسه اجتماع کرده بودند، بر فراز منبر قرار گرفتند و نطق پرشور حماسی خود را آغاز کردند.

امام خمینی (س)، با بهره گیری از مناسبت عاشورای حسینی، در نطق آتشین خود، حکومت پهلوی را با دودمان بنی امیه و یزید مقایسه نمودند و ضمن اشاره به سلوک عارفانه و زیست مردمی علمای اسلام و مجاهدات آنها در طول تاریخ، به اهانتها و اتهامات شاه پاسخ گفتند و خطاب به شاه، فرجام رضاخان را یادآور شده نسبت به همسویی وی با اسرائیل و عمال صهیونیسم در ایران به وی هشدار دادند و تهدید کردند که در صورت ادامه مخالفت‌های شاه با اسلام و ملت، او را از مملکت بیرون خواهند کرد!

پس از سخنرانی کوبنده و حماسی امام خمینی (س)، وعاظ و گویندگانی که برای سخنرانی در مجالس عزاداری دعوت می‌شدند، در منابر عملکرد دولت را به باد انتقاد می‌گرفتند و اعمال رژیم را در حمله به مدرسه فیضیه، در سالروز وفات امام صادق (ع)، به شدت محکوم می‌کردند. واکنش رژیم در برابر این موج عظیم تبلیغی دستگیری بیش از پنجاه تن از وعاظ و سخنرانان روحانی بود.

به رغم دستگیری روحانیون انقلابی و ایجاد محیط رعب و وحشت، شب یازدهم محرم، تظاهرات باشکوهی از طرف دانشجویان دانشگاه تهران برگزار شد.

این تظاهرات که با سازماندهی مرحوم آیت الله طالقانی، از مسجد هدایت، واقع در خیابان اسلامبول جمهوری فعلی آغاز شده بود، تا بازار و پس از آن تا میدان شاه (میدان قیام) ادامه یافت. دانشجویان با حضور در مدرسه حاج ابوالفتح و شرکت در مجلس عزاداری که از طرف روحانیون برپا شده بود، ضمن پشتیبانی از امام خمینی (س)، تنفر و انزجار خود را از رژیم شاه ابراز داشتند.

روز یازدهم محرم نیز در مسجد شاه (مسجد امام) مجلس باشکوهی ترتیب یافت و شعارهایی چون «خمینی بت شکن...» و «خمینی، تو فرزند حسینی» در فضای مسجد طنین افکند. تظاهرکنندگان سپس به حرکت درآمدند و با گذشتن از خیابان ناصرخسرو، وارد خیابان فردوسی شدند و در مقابل سفارت انگلیس اجتماع کردند و سخنرانان با نطق‌های کوبنده و آتشین خود به افشاگری علیه رژیم شاه پرداختند.

رژیم شاه که در مخمصه عجیبی گرفتار شده بود، پس از بررسی‌های فراوان، چاره کار را در دستگیری و بازداشت شخص امام خمینی (س) دانست و این نقشه شوم را بدین صورت به مرحله اجرا درآورد: عقریه ساعت، 3 بعد از نیمه شب 15/خرداد/1342 را نشان می‌داد. کامیون‌های نظامی در بیرون شهر قم مستقر بودند. خیابانهای قم در آن ساعات، از صدها کماندو و سرباز مسلح موج می‌زد.

شاهدان عینی که آن ایام در قم بودند، می‌گفتند: از سر کوچه تا در منزل امام خمینی (س)، بیش از صد متر نبود ولی در هر گوشه‌ای، کماندویی مسلح، سنگر گرفته بود. در فاصله‌ای کوتاه دهها کماندو و چترباز از راههای مختلف به خانه امام یورش بردند.

وقایع اخیر و محبوبیت امام موجب شده بود تا در ایام پیش از محرم هر روز جمعیت زیادی از مردم قم و روحانیون در منزل آن حضرت اجتماع می‌کردند خانواده حضرت امام به دلیل کمبود مکان به منزل شهید آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی که روبروی بیت امام (واقع در محله یخچال قاضی شهر قم) قرار داشت منتقل شدند و حضرت امام شب‌ها در آنجا استراحت می‌کردند.

مأمورین اعزامی رژیم آن شب، ابتدا به منزل امام هجوم بردند، امام را نیافتند لذا به ضرب و جرح چندتن از افرادی که شبها در آن محل می‌ماندند و در خدمت امام بودند پرداختند. مأمورین پس از اطلاع از محل سکونت امام، به منزل مجاور یورش برده درب خانه را شکستند. امام خمینی که طبق معمول برای نماز شب از خواب برخاسته بودند و متوجه حمله مأمورین و ضجه افراد شده بودند از داخل حیاط فریاد زدند: «روح الله خمینی منم، به کسی کاری نداشته باشید» حضرت امام لباس پوشیدند و از منزل خارج شدند و مجدداً به سر مأموران فریاد کشیدند: «روح الله خمینی منم، چرا این بیچاره‌ها را کتک می‌زنید.» آیت الله حاج آقا مصطفی از پشت بام با تمام نیرو فریاد کشید: «مردم! خمینی را بردند» و خود را با سرعت از بام به کوچه رسانید، در این حال امام خمینی در محاصره مأمورین و در اتومبیل فولکس واگن 7 در حال حرکت قرار داشتند. فرزند امام فریادزنان به دنبال ماشین می‌دوند و از مأمورین می‌خواهند که ایشان را نیز با امام ببرند، خودرو متوقف می‌شود امام با تندی از فرزندشان می‌خواهند که بازگردند. اتومبیل حامل منادی آزادی به خیابان و مقابل بیمارستان فاطمی می‌رسد و در آنجا حضرت امام را به اتومبیل دیگری منتقل می‌نمایند.⁸

امام را همان شب به تهران منتقل کرده ابتدا به باشگاه افسران بردند و سپس به پادگان قصر انتقال دادند؛ 19 روز (تا چهارم تیر

ماه) در آن جا محبوس بودند که به پادگان عشرت آباد منتقل شدند. و پس از طی یک شبانه روز در سلول انفرادی، در اتاقی زندانی گردیدند.

در پی خبر دستگیری امام خمینی (س) که در اندک مدتی در تمام کشور پخش شد، مردم به تظاهرات عظیمی دست زدند که مجموعاً «واقعه پانزدهم خرداد» را تشکیل داد. بزرگترین تظاهرات در شهر قم صورت گرفت که منجر به شهادت پیشتازان این نهضت و آغاز فصلی نوین در مبارزات اسلامی گردید. در تهران نیز مردم به خیابانها ریختند، بیشتر مغازه ها بسته شد و کلاسهای درس دانشگاه تعطیل گردید. رژیم برای بدنام کردن نهضت اسلامی مردم، به وسیله عمال خود به چند کتابخانه یورش برد و آنها را به آتش کشید و به آزار و اذیت زنان و دخترانی که دوشادوش مردان علیه رژیم مبارزه می کردند، پرداخت، تا وانمود سازد که چنین اقداماتی از سوی گروههای مذهبی صورت گرفته است. این ترفند، هیچ گاه برای مردم بیخاسته مسلمان باورکردنی نبود. مردم ورامین و روستاهای حومه، راهی تهران شدند؛ ماجرای قتل عام کفن پوشان ورامین، تکان دهنده ترین حادثه آن روزها بود. مأموران نظامی که در سرپل باقرآباد با گروه زیادی از مردم ورامین روبرو شده بودند از آنها خواستند که به شهر خود بازگردند اما آنها که از خبر دستگیری رهبر مذهبی خود خشمگین بودند، به اظهارهای مأمورین توجه نکردند. مأموران با رگبار مسلسلهای سنگین، این مسلمانان پاکباخته را به خاک و خون کشیدند و با تانک و زره پوش از روی اجساد آنها گذشتند، تا آن جا که شناخت اجساد بسیاری از آنها برای بستگانشان ممکن نشد.

اعلام و برقراری حکومت نظامی در تهران در 15/خرداد/1342، و انتصاب سپهبد نصیری به عنوان فرماندار نظامی نیز کارساز نشد و روز بعد از حکومت نظامی، هزاران تن از مردم تهران به خیابانها ریختند و با شعارهای «دروغ بر خمینی»، «مرگ بر شاه مسلمان گش» و «مرگ بر دیکتاتور خونخوار» به تظاهرات ادامه دادند.

در حالی که فرمان سرکوب مردم، توسط شاه صادر شده بود و هر روز چندین نفر به شهادت می رسیدند، دستگاههای تبلیغاتی رژیم و روزنامه های تحت سانسور با جعل خبرهای ساختگی، به تحریف حقایق می پرداختند که از جمله آنها چاپ خبری مبنی بر «دعوت آیت الله میلانی و آیت الله طباطبایی قمی به آرامش» بود.

از ترفندهای دروغین دیگر، داستان ورود شخصی به نام عبدالقیس جوجو، از لبنان به فرودگاه مهرآباد و دستگیری او با مبلغی معادل یک میلیون تومان از سوی جمال عبدالناصر برای مقامات روحانی ایران بود که واقعیت نداشت. از حرکت های سرنوشت ساز و عمده ای که به هنگام بازداشت امام خمینی (س) صورت گرفت، مهاجرت دسته جمعی مراجع و علمای طراز اول قم و شهرستانها به تهران بود. 9. این عده رسماً از رژیم شاه آزادی بی قید و شرط امام را خواستار شدند. بسیاری از آنها خود را به شهربانی تهران معرفی کردند و اعلام داشتند: «یا امام خمینی (س) را آزاد نمایید و یا این که ما را همانند ایشان به زندان گسیل دارید»؛ همه این افراد، دستگیر و روانه زندان شدند.

از رویدادهای دیگر آن ایام، ملاقات مرحوم آیت الله خوانساری با امام خمینی (س) در زندان، پس از دیدار و مذاکره مرحوم آیت الله کمالوند با شاه بود. 10 که به دنبال آن مردم از سلامت رهبر خود آگاه شدند و خدای بزرگ را شکر گفتند.

سرانجام شاه و مشاوران داخلی و خارجی او، که هیچ یک از حيله های خود را مؤثر نیافتند، تحت فشار افکار عمومی تصمیم به آزادی محدود امام خمینی (س) گرفتند. روز جمعه 12/ ربیع الاول/ 1383 برابر با 11/ مرداد/ 1342 سرلشکر پاکروان رئیس ساواک، در پادگان عشرت آباد ضمن ملاقات با امام و انجام مذاکرات فیما بین، دستور آزادی ایشان و آیت الله قمی را صادر کردند و آنان را به داودیه در خانه ای که متعلق به ساواک بود، انتقال دادند. با تمام تضییقاتی که رژیم فراهم کرده بود، گروههای مختلف مردم، به محض آگاهی از آزادی امام، به دیدار رهبر خود شتافتند. علمای مهاجر نیز در حضور امام جلسه ای تشکیل دادند و پیرامون چگونگی ادامه مبارزه به مشورت پرداختند.

امام پس از چند روز سکونت در داودیه، به خانه ای در قیطریه انتقال یافتند و تا 18/ فروردین/ 1343 در آن جا تحت مراقبت شدید امنیتی قرار داشتند. شاه که قصد داشت اختلافات را پایان یافته وانمود سازد، روز 23/ ذیقعه/ 1383 برابر با 15/ فروردین/ 1343 رهبر محبوب مردم را تحت الحفظ به قم فرستاد. در واقع، این مرحله از نهضت، با پیروزی امام خمینی (س) پایان یافت و گامی بلند در مسیر پرنشیب و فراز انقلاب اسلامی برداشته شد. (کوثر، ج 1، ص 81-90)

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در ادامه انتشار متن فوق، متن کامل بیانات امام را در عصر روز سیزدهم خرداد 1342 با حضور در مدرسه فیضیه قم به شرح زیر منتشر کرده است::

بسم الله الرحمن الرحيم

مخالفت رژیم با اساس اسلام

الآن عصر عاشورا است ... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانم، این سؤال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین، سر جنگ داشتند، آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا با زندهای بی پناه و اطفال بیگناه مرتکب شدند؟ بچه خردسال چه تقصیر داشت؟ زنها چه تقصیر داشتند؟ نظرم این است آنها با اساس سر و کار داشتند، بنی هاشم را نمی خواستند، بنی امیه با بنی هاشم مخالفت داشتند، نمی خواستند شجره طویه باشد. همین فکر در ایران وجود داشت. اینها با بچه های شانزده- هفده ساله ما چه کار داشتند؟ سید شانزده- هفده ساله «1» به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاههای سفاک چه کرده بود؟ لکن این فکر پیش می آید که اینها با اساس مخالفند، با بچه مخالف نیستند. اینها نمی خواهند که اساس موجود باشد؛ اینها نمی خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد.

اسرائیل، دشمن اسلام و ایران

اسرائیل نمی خواهد در این مملکت دانشمند باشد؛ اسرائیل نمی خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی خواهد در این

مملکت علمای دین باشند؛ اسرائیل نمی خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد. اسرائیل به دست عمل سیاه خود، مدرسه «1» را کوبید. ما را می کوبند؛ شما ملت را می کوبند. می خواهد اقتصاد شما را قبضه کند؛ می خواهد زراعت و تجارت شما را از بین ببرد؛ می خواهد در این مملکت، دارای ثروتی نباشد، ثروتها را تصاحب کند به دست عمل خود. این چیزهایی که مانع هستند، چیزهایی که سد راه هستند، این سدها را می شکند؛ قرآن سد راه است، باید شکسته شود؛ روحانیت سد راه است، باید شکسته شود؛ مدرسه فیضیه سد راه است، باید خراب شود؛ طلاب علوم دینی ممکن است بعدها سد راه بشوند، باید از پشت بام بیفتند، باید سر و دست آنها شکسته شود برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد؛ دولت ما به تبعیت اسرائیل به ما اهانت می کند.

مفتخوار کیست؟

شما آقایان قم، ملاحظه فرمودید آن روزی که آن رفرا ند غلط انجام گرفت، آن رفرا ند مفتضح انجام گرفت، آن رفرا ندی که چند هزار نفر بیشتر همراه نداشت، آن رفرا ندی که بر خلاف ملت ایران انجام گرفت، در کوچه های این قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه راه انداختند اشخاص را؛ چند نفر از بچه ها و اراذل را راه انداختند؛ در اتومبیلها نشاندند و در کوچه ها گرداندند؛ گفتند: مفتخوری تمام شد، پلوخوری تمام شد. آقایان! ملاحظه بفرمایید، این وضع مدرسه فیضیه را ملاحظه کنید، این حُجرات را ملاحظه کنید، این اشخاصی که لباب عمرشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که مواقع نشاطشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که بیش از سی-چهل الی صد تومان در ماه ندارند، اینها مفتخورند؟ آن اشخاصی که هزار میلیونشان، هزار میلیونشان یک قلم است، هزاران میلیونشان در جاهای دیگر است، اینها مفتخور، زیاد نیستند؟ ما مفتخوریم؟ مایی که مرحوم آقای حاج شیخ عبد الکریم مان وقتی که فوت می شود، آقا زاده های آن مرحوم همان شب چیز نداشتند، همان شب شام نداشتند **گریه شدید حضار**؛ ما مفتخوریم؟ مایی که مرحوم آقای بروجردی مان، وقتی که از دنیا می رود ششصد هزار تومان قرض می گذارد، ایشان مفتخورند؟ اما آنها که بانکهای دنیا را پر کرده اند، کاخهای عظیم را روی هم ساخته اند، و باز رها نمی کنند این ملت را، و باز دنبال این هستند که سایر منافع این ملت را به جیب خودشان یا اسرائیل برسانند، اینها مفتخور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفتخور کیست.

نصیحت و اخطار به شاه

آقا! من به شما نصیحت می کنم؛ ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند. من یک قصه ای را برای شما نقل می کنم که پیرمرد هایتان، چهل ساله هایتان یادشان است، سی ساله ها هم یادشان است. سه دسته- سه مملکت اجنبی- به ما حمله کرد: شوروی، انگلستان، امریکا به مملکت ایران حمله کردند؛ مملکت ایران را قبضه کردند؛ اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می داند که مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی «1» رفت. من نمی خواهم تو این طور باشی؛ نکن. من میل ندارم تو این طور بشوی، نکن! این قدر با ملت بازی نکن! این قدر با روحانیت مخالفت نکن. اگر راست می گویند که شما مخالفید، بد فکر می کنید. اگر دیکته می دهند دستت و می گویند بخوان، در اطرافش فکر کن؛ چرا بیخود، بدون فکر، این حرفها را می زنی؟ آیا روحانیت اسلام، آیا روحانیون اسلام، اینها حیوانات نجس هستند؟ در نظر ملت، اینها حیوان نجس هستند که تو می گویی؟ اگر اینها حیوان نجس هستند پس چرا این ملت دست آنها را می بوسد؟ دست حیوان نجس را می بوسد؟ چرا تبرک به آبی که او می خورد، می کنند؟ حیوان نجس را این کار می کنند؟! آقا ما حیوان نجس هستیم؟ **گریه شدید حضار** خدا کند که مرادت این نباشد؛ خدا کند که مرادت از اینکه «مرتجعین سیاه مثل حیوان نجس هستند و ملت باید از آنها احتراز کند»، مرادت علما نباشند و الا تکلیف ما مشکل می شود و تکلیف تو مشکل می شود. نمی توانی زندگی کنی؛ ملت نمی گذارد زندگی کنی. نکن این کار را؛ نصیحت مرا بشنو. آقا! 45 سالت است شما؛ 43 سال داری، بس کن، نشنو حرف این و آن را؛ یکقدری تفکر کن، یکقدری تأمل کن! یکقدری عواقب امور را ملاحظه بکن! یکقدری عبرت ببر! عبرت از پدرت ببر. آقا! نکن این طور! بشنو از من؛ بشنو از روحانیین؛ بشنو از علمای مذهب؛ اینها صلاح ملت را می خواهند؛ اینها صلاح مملکت را می خواهند. ما مرتجع هستیم؟ احکام اسلام، ارتجاع است؟ آن هم «ارتجاع سیاه» است؟ تو انقلاب سیاه، انقلاب سفید درست کردی؟! شما انقلاب سفید به پا کردید؟ کدام انقلاب سفید را کردی آقا؟ چرا این قدر مردم را اغفال می کنید؟ چرا نشر اکاذیب می کنید؟ چرا اغفال می کنی ملت را؟ و الله، اسرائیل به درد تو نمی خورد، قرآن به درد تو می خورد.

امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده اند در سازمان امنیت و گفته اند شما سه چیز را کار نداشته باشید، دیگر هر چه می خواهید بگویید، یکی شاه را کار نداشته باشید؛ یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید؛ یکی هم نگویند دین در خطر است. این سه تا امر را کار نداشته باشید، هر چه می خواهید بگویید. خوب، اگر این سه تا امر را ما کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟! ما هر چه گرفتاری داریم از این سه تاست تمام گرفتاری ما.

آقا، اینها خودشان می گویند، من که نمی گویم، به هر که مراجعه می کنی، می گوید: شاه گفته؛ شاه گفته مدرسه فیضیه را خراب کنید؛ شاه گفته اینها را بکشید ... آن مردکه «1» آمد در مدرسه فیضیه- حالا اسمش را نمی برم، آن وقت که دستور دادم گوشه های را ببرند، آن وقت اسمش را می برم **ابراز احساسات حضار**- آمد در مدرسه فیضیه فرمان داد، سوت کشید؛ تمام مستقر شدند در یک گوشه ای. گفت: منتظر چه هستید، بریزید تمام حجره ها را غارت کنید، تمام را از بین ببرید. گفت: حمله کن، حمله کردند. از ایشان پرسی آقا چرا این کار را کردید؟ می گوید: اعلیحضرت فرموده. اینها دشمن اعلیحضرتند. اسرائیل دوست اعلیحضرت است؟ اینها دشمن اعلیحضرت هستند؟ اسرائیل مملکت را به باد می برد، اسرائیل سلطنت را می برد؛ با کمک عمل اسرائیل.

آقا، یک حقایقی در کار است، من باز سرم دارد درد می گیرد؛ یک حقایقی در کار است. شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهاییها مراجعه کنید؛ در آنجا می نویسند: تساوی حقوق زن و مرد، رأی عبد البهاء است؛ آقایان از او تبعیت می کنند. آقای شاه هم نفهمیده می رود بالای آنجا، می گوید: تساوی حقوق زن و مرد. آقا! این را به تو تزریق کردند که بگویند بهایی هستی، که من بگویم کافر است؛ بیرونش کنند. نکن این طور؛ بدبخت! نکن این طور. تعلیم اجباری عمومی نظامی کردن زن، رأی عبد البهاء است. آقا تقویمش موجود است، ببینید! شاه ندیده این را؟ اگر ندیده مؤاخذه کند از آنهایی که دیده اند و به این بیچاره تزریق کرده اند اینها را بگو. و الله، من شنیده ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بیندازد تا بیرونش کنند و لهذا مطالب را معلوم نیست به او برسانند. مطالب خیلی زیاد است، بیشتر از این معانی است که شما تصور می کنید. مملکت ما، دین ما، در معرض خطر است؛ شما هی بگویید که «آقایان! نگویند: دین در معرض خطر است». ما که نگفتیم دین در معرض خطر است، در معرض خطر نیست؟! ما اگر نگوئیم شاه چطور است، چطور نیست؟ آقا یک کاری بکنید این طور نباشد. همه چیز را گردن تو دارند می گذارند. بیچاره! نمی دانی آن روزی که یک صدایی در آمد، یک نفر از اینهایی که با تو رفیق هستند، رفاقت ندارند. اینها همه رفیق دلارند؛ اینها دین ندارند؛ اینها وفا ندارند.

ربط بین شاه و اسرائیل

تأثرات ما زیاد است؛ نه اینکه امروز عاشوراست و زیاد است، آن هم باید باشد، لکن این چیزی که برای این ملت دارد پیش می آید، این چیزی که در شرف تکوین است، از آن تأثرمان زیاد است؛ می ترسیم. ربط ما بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می گوید: از اسرائیل حرف زنید، از شاه هم حرف زنید؛ این دو تا تناسبشان چیست؟ مگر شاه اسرائیلی است؟ به نظر سازمان امنیت، شاه یهودی است؟ این طور که نیست، ایشان می گوید: مسلمانم؛ ایشان که ادعای اسلام می کند، محکوم به اسلام است، به حسب ظواهر شرع. ربط ما بین اسرائیل ... این ممکن است سرتی در کار باشد؛ ممکن است آن معنایی که می گویند که سازمانها می خواهند آن را از بین ببرند، شاید راست باشد؛ احتمالش را نمی دهی تو؟ یک علاجی بکن، اگر احتمال می دهی. یک جوری این مطالب را برسانید به این آقا؛ شاید بیدار بشود، شاید روشن بشود یکقدری. اطرافش را گرفته اند، شاید نگذارند این حرفها به او برسد. ما متأسفیم، خیلی متأسفیم از وضع ایران، از وضع این مملکت خراب، از وضع این هیأت دولت، از وضع این وضعيتها، از همه اینها متأسفیم. آقای شیرازی بیاید دعا کند؛ من خسته شدم.

صحیفه امام، ج 1، ص: 243-248

1. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج 1، ص 423.
2. همان مأخذ، ص 424.
3. روزنامه اطلاعات، 1342/2/28.
4. روزنامه خراسان 7 فروردین 1342.
5. صحیفه امام؛ ج 1، ص 229230.
6. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج 1، ص 451.
7. برای انتقال سریع امام پس از دستگیری، اتومبیل بنز سواری اعزام شده بود ولی به دلیل تنگی کوچه منتهی به منزل امام ناگزیر از فولکس واگن برای انتقال از منزل تا خیابان استفاده کردند.
8. حضرت امام بعد از این وقایع برای فرزندشان حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی نقل کرده اند: در موقع انتقال به اتومبیل دیگر دیدم که قریب هزار نفر مأمور سرتاسر خیابان تا چهارراه فاطمی موضع گرفته اند با پوزخند گفتم این همه آدم آورده اید که یک نفر را دستگیر کنید؟ آنجا کسی جواب نداد اما مأمور مراقب در بین راه قم و تهران گفت: مردم شما را دوست دارند، احتمال دادیم پس از دستگیری شما، مردم مطلع شوند و با مأمورین درگیر شوند، لذا این همه نیرو بسیج شده است.
9. نام چهل و پنج تن از علمای مهاجر در نهضت روحانیون ایران، جلد 4 ص 132 آمده است.
10. رژیم با هدفی فریبکارانه این ملاقات ها را پذیرفته بود زیرا پس از دستگیری امام شایع شده بود که امام خمینی را اعدام کرده اند و می رفت تا قیامی بزرگتر از 15 خرداد آغاز گردد. یادگار امام حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی نقل می کنند: «امام به من فرمودند که "آقای خوانساری را فقط برای چند لحظه آوردند و غیر از سلام و جواب فرصتی برای صحبت نبود". این ملاقات یک دقیقه هم طول نکشید» رژیم با ترتیب دادن این ملاقات ها از یک سو به شایعات پاسخ می گفت و جو را آرام می کرد و از سوی دیگر وانمود می کرد که به خواسته علما (درخواست ملاقات با امام) احترام می گذارد.